

معنی، گمشده مترجم^۱

علی خزاعی فر

دوستانی که مجله مترجم را می‌خوانند می‌دانند که ما از همان آغاز رسالتی برای خودمان قایل بودیم و آن اینکه گفتمان یا رویکرد یا پارادایم لفظزدگی را در عرصه ترجمه در ایران غالب است تغییر بدهیم یا حداقل بر آن تاثیر بگذاریم برای رسیدن به این هدف در طول سالها هم موضوع ترجمه تحت‌اللفظی را از جهات مختلف تاریخی، روانشناختی، زبانشناختی و فلسفی بحث کرده‌ایم و هم رابطه فرم و معنی در ترجمه را از زوایای مختلف — از زاویه سبک، از زاویه متن، از زاویه خواننده — بررسی کرده‌ایم. موضوع صحبت امروز بنده هم یکی دیگر از همان مباحث است که به رابطه میان فرم و معنی در ترجمه می‌پردازد.

چرا ما به این مساله پرداخته‌ایم و آن را مهمترین مساله نظری و عملی ترجمه در ایران می‌دانیم؟ چون در ایران، به دلایل مختلف، ترسی مزمن از فاصله گرفتن از لفظ و بیان و ساختار جمله نویسنده وجود دارد و در نتیجه این ترس بخش زیادی از ترجمه‌ها شباهتی به ترجمه‌های ماشینی پیدا کرده‌اند. البته مترجمان معنی‌گرا هم در گذشته وجود داشته‌اند و هم در زمان حال، ولی ترس از معنی‌گرایی روز به روز بیشتر شده تا حدی که اساساً فرم‌گرایی هم در ترجمه متون نظری پیچیده علوم انسانی و هم در ترجمه متون ساده روانشناسی به شیوه غالب و پذیرفته شده تبدیل شده است.

موضوع صحبت بنده «معنی» است. ولی همین اول بگویم که من به معنی از منظر ترجمه و مترجم نگاه می‌کنم و وارد بحث‌های انتزاعی فلسفی و زبانشناختی درباره معنی نمی‌شوم. می‌دانید که فقط مترجم نیست که با معنی سروکار دارد. معنی معشوقه فیلسوف هم هست. زبانشناس هم با معنی نرد عشق می‌بازد، همچنانکه عارف نیز با معنی محشور است و چون معنی را سیال و پویا می‌دانند در وصف ذات آن اختلاف نظر دارند. ولی در اینجا ما صرفاً از منظر ترجمه به مساله معنی می‌نگریم چون بحث نظری درباره ذات معنی لازمه ترجمه نیست. مترجم در واقعیت با متنی روبروست متشکل از جملات متعدد و در ترجمه هر جمله

^۱ متن سخنرانی ارائه شده در مرکز نشر دانشگاهی در تاریخ دوم اسفند ۱۴۰۳

نیز با دو مساله کلی روبروست؛ یکی اینکه معنی جمله چیست و دیگر اینکه چطور این معنی را منتقل کند. در اینجا هم من به این دو مساله کلی می‌پردازم؛ یکی مساله چگونگی کشف معنی متن و رسیدن به آنچه که اسمش را گذاشته‌ام «معنای مترجم» و دیگری مساله انتقال معنای مترجم و رابطه فرم ترجمه با فرم متن اصلی.

از مساله اول شروع می‌کنم. مترجم باید نخست معنی را کشف کند، ولی معنی کجاست که باید کشف شود؟ ساده‌ترین تلقی در مورد معنی این است که معنی در واژه‌هاست. البته بخشی از معنی در واژه‌هاست ولی نه تمام معنی. مترجمان به‌درستی می‌دانند که واژه‌ها معنایی ثابت و قطعی ندارند، چون از عناصر معنایی ریزتر یا مولفه‌های معنایی تشکیل شده‌اند که باعث می‌شود مرز معنایی واژگان مخدوش شود و واژه‌ها بتوانند در ترکیب با سایر واژه‌ها معنایی متفاوت خلق کنند. بنابراین هر واژه یک معنای اولیه و بتدریج انبوهی معنایی ثانویه پیدا می‌کند. علاوه بر این، واژه‌ها جدا از معنای قاموسی که در فرهنگ لغت آمده، معنی ضمنی دارند، معنی فرهنگی دارند، معنی بینامتنی دارند، پیش‌داوری‌هایی را در خود نهفته دارند، معنی اصطلاحی دارند؛ معنی سبکی دارند، لحن دارند، که لحن هم جزیی از معنی است. پس برای درک معنی، معنی واژه مهم است اما کافی نیست.

برخی تعریف دقیق‌تری از جای معنی دارند، و می‌گویند معنی در بافت متن است و نه در واژه. این تعریف یک قدم به جلو است، ولی بافت دقیقاً به چه معنی است؟ بافت مجموعه‌ای از عوامل زبانی، متنی و فرامتنی است که بر تفسیر معنی تأثیر می‌گذارد. بافت یک واژه، مجموعه روابط معنایی آن واژه با سایر واژه‌های جمله، با جملات قبل و بعد، با کل متن و نیز فرامتن است. پس می‌توان گفت: واژه به‌تنهایی معنای مستقلی ندارد، بلکه معنای آن وابسته به معنای دیگر واژگان جمله و متن و فرامتن است. روابط معنایی پیوندهای پیدا و ناپیدا میان واژه با متن و فرامتن است و درک این روابط معنایی مستلزم داشتن پنج مهارت است:

- تسلط بر معنای قاموسی و کاربردی واژه‌ها و دستور زبان متن مبدأ.
- آشنایی با موضوع و محتوای کلی کتاب یا متن.
- داشتن دانش عمومی و دائرةالمعارفی.
- شناخت فرهنگ مبدأ و درک افق فکری نویسنده.
- استفاده از قوه استنباط و تحلیل زبانی و منطقی.

پس بجای اینکه بگوئیم معنی در بافت است می‌توان دقیق‌تر گفت که معنی در رابطه‌های معنایی نهفته است و زمانی مترجم به معنی جمله‌ای می‌رسد که این روابط معنایی پیدا و

ناپیدای میان عناصر دخیل را کشف کند و این کشف فقط با استفاده از قوه استنباط و تحلیل و تفسیر ممکن می‌شود.

اکنون این سوال ممکن است برای مترجم پیش بیاید که آیا معنایی که او به آن دست می‌یابد معنای واحد و قطعی و نهایی متن است یا اینکه صرفاً تفسیر او از متن است و متن را ممکن است بتوان به طرق دیگر هم معنی کرد. پاسخ به این سوال برمی‌گردد به این سوال که آیا اصلاً معنی ثابت و واحد است یا خیر و این سوالی فلسفی است. برخی از دیدگاه‌های سنتی هنوز از وجود یک معنای ثابت واحد دفاع می‌کنند، ولی فلاسفه معاصر بر این عقیده‌اند که معنی ثابت نیست. برای مثال، ویتگنشتاین معتقد است معنا وابسته به بازی‌های زبانی و نحوه استفاده آن در زندگی روزمره است. بنابراین، کلمات فاقد معنای ذاتی‌اند و معنای آن‌ها در عمل و کارکردشان تعریف می‌شود. یا گادامر هم، چنانکه در شماره‌های ۸۵ و ۸۶ مترجم به تفصیل بحث کردیم، در بینش هرمنوتیک خود بر تفسیرپذیری بی‌پایان متون تأکید دارد و براین باور است که هیچ متن یا جمله‌ای معنای ثابت و مطلق ندارد، بلکه معنا وابسته به افق انتظارات خواننده و زمینه تاریخی آن است. زبان‌شناسان هم در این زمینه با فلاسفه هم رای هستند. فردینان دو سوسور معتقد است که معنا در یک نظام نشانه‌ای شکل می‌گیرد و رابطه میان واژه و معنای آن دلخواهی (arbitrary) است و لذا معنی ثابت نیست و ممکن است در طول زمان تغییر کند. پس‌اساختارگرایان هم بر همین معنی تأکید دارند. مثلاً بارت در مقاله مشهور مرگ مؤلف نشان می‌دهد که معنا را نه نویسنده، بلکه خواننده می‌سازد.

خوشبختانه مترجم نیازی نیست وارد این مباحث بشود چون به معنی ثابت معتقد باشد یا نباشد در کارش تاثیری ندارد. به قول مولانا، گویند به بلاساغون، تُرکی دو کمان دارد/ وَر ز آن دو یکی کم شد، ما را چه زیان دارد؟ آنچه برای مترجم اهمیت دارد این است که او با استفاده از مهارت‌های پنجگانه فوق به درکی معین از معنی متن برسد که آن را «معنی مترجم» می‌نامیم. درواقع، به جای صحبت از «معنی متن» باید از «معنی مترجم» سخن گفت، زیرا وقتی از «معنی متن» صحبت می‌کنیم، پذیرفته‌ایم که متن یک معنی واحد و مشخص دارد که مترجم به آن دست یافته است، در حالی که آنچه مترجم به آن می‌رسد، در نهایت برداشتی شخصی از متن است و معلوم نیست که این معنی همان «معنی مورد نظر نویسنده» باشد.

پس از نظر مترجم فرقی نمی‌کند که معنی ماهیتاً ثابت باشد یا متغیر. آنچه ضروری است این است که مترجم به معنی مشخصی که حاصل فهم و تفسیر خود اوست دست یابد. نیازی نیست مترجم ادعا کند که این معنی تنها معنی ممکن متن است. ولی لازمه ترجمه این است که مترجم به معنی مشخصی دست یابد چون مترجمی که به معنی مشخصی دست نیافته چه

چیزی را می‌خواهد منتقل کند؟ این معنی همان است که مترجم از طریق تفسیر و گفتگو با متن به آن دست یافته و نه معنایی که از جمع معانی کلمات به دست می‌آید.

اصطلاح «معنی مترجم» نشان می‌دهد که در ترجمه، گرچه مترجم باید به درکی مشخص از متن برسد، اما این درک همواره نسبی است و معنی مترجم امری قطعی و نهایی نیست و هیچ مترجمی نمی‌تواند به طور قطعی ادعا کند که برداشت او دقیقاً همان چیزی است که نویسنده در نظر داشته است. با این حال، این نسبیّت به معنای هرج و مرج یا ترجمه دلخواهی نیست؛ بلکه خود متن محدودیت‌هایی بر تفسیر مترجم اعمال می‌کند و باعث می‌شود که برخی برداشت‌ها معقول و پذیرفتنی باشند و برخی دیگر نامعقول و ناپذیرفتنی. بنابراین، گرچه از جهت نظری ترجمه «مطلقاً صحیح» وجود ندارد، ترجمه کاملاً «نادرست» ممکن است وجود داشته باشد، زیرا مترجم نمی‌تواند به دلخواه هر معنایی را به متن نسبت دهد. متن، خود، دامنه معانی ممکن را محدود کرده و برخی تفسیرها را پذیرفتنی یا ناپذیرفتنی می‌کند و لذا فرایند تفسیر متن و کشف معنی فرایندی نسبی و فردی و مخاطره‌آمیز و در عین حال اجتناب‌ناپذیر است. یعنی نمی‌شود مترجم از دریای معنی بگذرد و پایش خیس نشود.

شاید این امر بدیهی به نظر برسد، اما در عمل بسیاری از مترجمان جمله را ترجمه می‌کنند، بدون اینکه از صحت برداشت خود اطمینان داشته باشند یا اصلاً تلاشی برای درک معنی کرده باشند. علت این کار این است که یا معنی جمله را متوجه نمی‌شوند، یا به دلیل ترس از بروز خطا در تفسیر متن از بکاربردن قوه استنباط (زبانی و منطقی) خود پرهیز می‌کنند و جمله نویسنده را تحت اللفظی ترجمه می‌کنند. مترجم باید اعتقاد داشته باشد که متن معنی دارد، و تلاش کند آن معنی را کشف کند، و پای آن معنی که معنی خود اوست بایستد و مسئولیت خود را در تفسیر خود از متن بپذیرد. ترجمه تحت اللفظی که تنها از ترس خطا یا ناتوانی در استنباط انجام می‌شود، نوعی انفعال در برابر متن است و نه یک عمل آگاهانه. فرایند ترجمه مستلزم تصمیم‌گیری است. مترجم نمی‌تواند صرفاً واژه‌ها را کنار هم بچیند و انتظار داشته باشد که معنی خودبه‌خود پدیدار شود؛ بلکه باید آگاهانه وارد متن شود، روابط معنایی را کشف کند، و در نهایت برداشتی را ارائه دهد که از منظر او منطقی و منسجم باشد. تا اینجا در مورد اهمیت رسیدن به معنی مترجم صحبت کردم. چهار حالت کلی ممکن است پیش بیاید: ۱. مترجم اصلاً سعی نکند به «معنی مترجم» برسد بلکه تحت اللفظی ترجمه کند. ۲. مترجم معنی متن را نفهمد ولی معنایی از خودش بنویسد. ۳. مترجم سعی کند به معنی مترجم برسد ولی تفسیرش غلط باشد. ۴. مترجم به معنایی برسد که بنابر شواهد متنی درست باشد. این چهار مورد را می‌توان به ترتیب در چهار گزینه زیر سراغ گرفت:

As Alfred North Whitehead has said, "The safest generalization that can be made about the history of Western philosophy is that it is all a series of footnotes to Plato."

به قول آلفرد نورث وایت‌هد «مطمئن‌ترین اظهارنظری که می‌توان درباره تاریخ فلسفه در غرب ارائه کرد این است که این تاریخ...

۱. چیزی نیست جز رشته‌ای از پی‌نوشتها به افلاطون.
۲. چیزی نیست جز رشته‌ای از پی‌نوشتهای افلاطون.
۳. چیزی نیست جز رشته‌ای پانویس که در باره افلاطون نوشته شده است.
۴. چیزی نیست جز حاشیه‌ای بر افلاطون.

در ادامه، در توضیح بیشتر مفهوم «معنی مترجم» و ضرورت دستیابی مترجم به آن به ذکر دو مثال زیر اکتفا می‌کنم:

Elizabeth had mentioned her name to her mother on her ladyship's entrance, though no request of introduction had been made.

ترجمه چاپ‌شده: موقع ورود لیدی کاترین دو بورگ، الیزابت اسم او را به مادر خود گفته بود، اما او تمایلی برای معارفه نشان نداده بود.

آنچه باعث این ترجمه نادرست شده، فقدان دانش خارج از جهان متن و نیز عدم درک روابط معنایی درون متن است. از ترجمه فوق این تصور در خواننده ایجاد می‌شود که ابتدا لیدی کاترین وارد می‌شود، و الیزابت موقع ورود اسم او را به مادرش می‌گوید ولی این خانم متکبر تمایلی برای معارفه نشان نمی‌دهد. حرف ربط منطقی «اما» این تصور را ایجاد می‌کند که بین گفتن اسم او به مادرش و تمایل نشان ندادن لیدی کاترین ربطی وجود دارد. حقیقت این است که اشراف وقتی به جایی می‌رفتند، معمولاً درخواست می‌کردند که قبل از ورود به منزل میزبان نامشان رسماً و با صدای بلند اعلام شود.

ترجمه پیشنهادی: بااینکه نخواستہ بود نامش را اعلام کنند، الیزابت موقع ورود نامش را به مادرش گفته بود.

This photograph in turn became the model for the portrait of the unnamed heroine of the 1992 film version directed by Jean-Jacques Annaud, **ambiguously** played by Jane March, whose mother was of Vietnamese and Chinese heritage.

ترجمه اول: این عکس به نوبه خود مدل پرتره قهرمان بی نام نسخه سال ۱۹۹۲ فیلمی به کارگردانی ژان ژاک آنو واقع شد که به شکلی مبهم و نامشخص توسط جین مارچ بازی شده است. مادر او اصالتی ویتنامی و چینی داشت.

ترجمه دوم: این عکس به نوبه خود به عنوان مدل پرتره قهرمان بی نام نسخه فیلم ۱۹۹۲ به کارگردانی ژان ژاک آنو قرار گرفت که توسط جین مارچ بازی شده است. مادر او اصالتی ویتنامی و چینی داشت و به شکلی مبهم و نامشخص در فیلم به تصویر کشیده شده است.

ترجمه اول ترجمه ای نامفهوم است و معنایی مشخص و منطقی ندارد. می توان تصور کرد که مترجم یا معنی را نفهیده یا حتی سعی نکرده به تفسیر و درکی منطقی از معنی برسد ————— چون جمله اش معنایی ندارد ————— و در نتیجه آن را تحت الفظی ترجمه کرده غافل از اینکه روابط معنایی قید ambiguously با سایر واژه ها با ترجمه تحت الفظی منتقل نمی شود.

ترجمه دوم برخلاف ترجمه اول تحت الفظی نیست زیرا مترجم در بیان معنی جمله تغییراتی در آن داده است. یعنی سعی کرده متن را تفسیر کند ولی تفسیرش نادرست است و یا اگر درست است بیانش مبهم است.

ترجمه سوم ترجمه ای است معنی دار ولی این معنی به شیوه تحت الفظی به دست نیامده است. قید ambiguously با دیگر واژه های متن ارتباطی معنایی پیدا کرده که برای درک معنی باید نخست آن ارتباط کشف شود و سپس به شکلی متناسب در زبان فارسی که معنی را برساند به متن مقصد منتقل شود. برای رسیدن به معنی از چند ابزار استفاده شده است:

۱. خود واژه و معنای لغوی آن
۲. متن اصلی. جمله می گوید که شخصیت اصلی فیلم نامی ندارد و جین مارچ این نقش را ایفا کرده است.
۳. اطلاعات بیرونی درباره فیلم و بازیگر. جین مارچ، بازیگر این نقش، دارای پیشینه قومی مختلط است (مادرش ویتنامی-چینی است). این اطلاعات ما را به این نتیجه می رساند که این ابهام مربوط به ظاهر اوست، به این معنا که از چهره اش نمی توان به وضوح دریافت که متعلق به چه نژاد یا ملیتی است.
۴. تحلیل منطقی جمله در بافت متن. فیلم اقتباسی از رمان مارگریت دوراس است و در آن شخصیت اصلی نام مشخصی ندارد. بی نام بودن او به این دلیل است که نتوان از طریق نام هویت قومی مشخصی به او نسبت داد و لذا بازیگری دورگه (مادر

ویتنامی-چینی، پدر انگلیسی) انتخاب شده که از چهره‌اش نمی‌شود فهمید اهل کجاست.

ترجمه پیشنهادی: در سال ۱۹۹۲ بر اساس این رمان فیلمی ساخته شد به کارگردانی ژان ژاک آنو و بازیگر فیلم نیز بر اساس همین عکس انتخاب شد. در این فیلم نقش دوراس را هنرپیشه‌ای انگلیسی ایفا می‌کند به نام جین مارچ که در فیلم نامی ندارد و از چهره‌اش هم نمی‌شود فهمید اهل کجاست چون مادرش اصالتی ویتنامی و چینی دارد.

The balance of her **gifts** was singularly perfect. Among her finished novels there are no failures, and among her many chapters few that sink markedly below the level of the others.

ترجمه اول: توازن میان استعدادهایش به طرز غریبی عالی بود. در میان رمان‌های کامل شده او هیچ اثری ناموفق نیست. و در میان فصل‌های متعدّدش، تعداد کمی هستند که به طور چشمگیری از سطح بقیه پایین‌تر باشند.

ترجمه دوم: بین مهارت‌هایش در جنبه‌های مختلف رمان به طرز شگفت‌انگیزی توازن برقرار بود. هیچ کدام از رمان‌های کاملش ناموفق نبود، و در میان آن‌همه فصلی که نوشت کمتر فصلی است که به طرز محسوسی از فصل‌های دیگر نازل‌تر باشد.

در ترجمه اول، مترجم gifts را خارج از بافت ترجمه کرده و در نتیجه ارتباط معنایی و انسجام منطقی میان این جمله و جمله بعد از بین رفته است. برای اینکه این ارتباط شکل بگیرد، مترجم باید دست به تفسیر بزند، یعنی مشخص کند که منظور از gifts در اینجا چیست؟ آیا نویسنده مقاله (ویرجینیا وولف) به طور کلی به استعدادهای فرد مورد نظر (جین آستن) اشاره می‌کند یا اینکه منظورش استعدادهای خاصی است. البته شق دوم درست است چون نویسنده دارد درباره هنر جین آستن در زمینه نوشتن رمان صحبت می‌کند و نه در مورد استعدادهای او به طور کلی. از جمله دوم می‌فهمیم که منظور نویسنده از واژه gifts استعدادهای او در مهارت‌های مختلف مرتبط با نوشتن رمان یعنی طراحی پیرنگ، شخصیت‌پردازی، نوشتن دیالوگ، سبک و غیره بوده است. این استنباط (یا نتیجه‌گیری یا تفسیر) مبنی بر اینکه هیچ‌یک از مهارت‌های او در هنر خلق رمان بر مهارت‌های دیگر او برتری نداشت عمده‌تأ مبتنی بر جمله اول است که با جمله بعدی تقویت شده و با استفاده از استدلال

منطقی دقیق‌تر شده است. در اینجا نیز مترجم برای درک معنی کامل متن آن را تفسیر می‌کند، به «معنی مترجم» می‌رسد و مسئولیت تفسیر خود را به عهده می‌گیرد.

اکنون می‌رسم به بخش دوم صحبت و آن مساله انتقال معنی است. در مرحله انتقال، مساله فرم هم پیش می‌آید و رابطه میان فرم و معنی در ترجمه و رابطه میان فرم در متن اصلی و در ترجمه اهمیت پیدا می‌کند. در اینجا به چند گزاره به هم پیوسته توجه کنید:

۱. در ترجمه هدف اصلی انتقال معنی است. نشنیده‌ایم بگویند هدف ترجمه انتقال فرم است از زبانی به زبانی دیگر. البته کسی مثل والتر بنیامین حرفی به این مضمون گفته است، ولی کسانی که مثل او فکر می‌کنند هم در اقلیت محض‌اند و هم حرفشان با عقل و عمل ترجمه ناسازگار است. دغدغه اصلی مترجم در وهله نخست انتقال کامل و روشن معنی است. فرم فرع بر معنی است و کم و کیف انتقال آن تحت تاثیر معنی قرار می‌گیرد.

۲. مترجم رابطه‌های معنایی را کشف می‌کند و به معنی مترجم می‌رسد. پس آنچه مترجم منتقل می‌کند «معنی مترجم» است نه الفاظ نویسنده. چون گفتیم که معنی همیشه در الفاظ نیست بلکه در روابط معنایی است.

۳. وقتی مترجم می‌خواهد معنی را کامل منتقل کند آنوقت می‌بیند که این معنی کامل شده بناچار شکل خودش را می‌طلبد که کامل منتقل شود. و اینجاست که ضرورت تغییر بیان و تغییر ساختار پیش می‌آید. در تالیف، معنا و فرم همزمان شکل می‌گیرند و به یکدیگر وابسته‌اند و در طول فرآیند خلق متن، مرتب بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند. در ترجمه، معنا از پیش موجود است و مترجم نمی‌تواند آزادانه معنا را تغییر دهد، بلکه باید فرمی مناسب برای بیان آن پیدا کند. فرم جدید نه تقلید کورکورانه از فرم اصلی است و نه فرمی کاملاً بی ربط با متن اصلی بلکه فرمی است که از حیث ژانر یا سبک شبیه فرم متن اصلی است و تاثیری کم و بیش مشابه بر مخاطب می‌گذارد.

۴. آنچه معمولاً اتفاق می‌افتد این نیست که معنی غلط منتقل می‌شود. مساله این است که در غالب موارد معنی به درجاتی مخدوش می‌شود. مثلاً معنی مبهم می‌شود. یا انسجام منطقی تضعیف می‌شود، یا تاکیدها بر هم می‌خورد. یا لحن عوض می‌شود. یا سبک تغییر می‌کند. یا از میزان دقت معنی کاسته می‌شود، یا چنان مغلق بیان می‌شود که مصداق «لقمه را دور سر گرداندن و خوردن» است. در اینجا دیگر فقط مساله معنی نیست. بلکه مساله زبان فارسی و مساله خواننده هم هست. شیوه تحت اللفظی نه تنها معنی ستیز بلکه فارسی ستیز و خواننده ستیز هم هست.

۵. اینجاست که مترجم متوجه می‌شود معنایی در اختیار دارد که باید آن را در زبانی دیگر با قابلیت‌ها و محدودیت‌هایی متفاوت و برای مخاطبی دیگر با انتظارات متفاوت بازنویسی کند. و این چیزی نیست جز تالیف متنی جدید. ترجمه در ذات خود به تالیفی خلاق تبدیل می‌شود. پس مترجم باید تعریفش از ترجمه را اصلاح کند. اگر چیزی در ترجمه منتقل می‌شود آن معنی است و انتقال معنی با فرم متن اصلی صورت نمی‌گیرد.

در توضیح مطالب فوق به ذکر چند مثال اکتفا می‌کنم. در غالب این مثالها، معنی به دلیل ترجمه تحت‌اللفظی در فرآیند انتقال به درجاتی مخدوش شده و در مواردی هم غلط منتقل شده است. در مثال اول، ترجمه اول شاید در نظر بسیاری کاملاً قابل قبول باشد ولی ترجمه دوم که مبتنی بر تفسیر جمله نویسنده است و با تعبیراتی آشنا بیان شده، معنی را دقیق‌تر می‌رساند. اینجاست که می‌گوئیم فرم در خدمت معنی است و به هر میزان که بین فرم و معنی بیگانگی وجود داشته باشد وجهی از معنی مخدوش می‌شود.

Experience, when it was of a serious kind, had to sink very deep, and to be thoroughly disinfected by the passage of time, before she allowed herself to deal with it in fiction.

شکل اول: تجربه، به ویژه زمانی که جدی بود، باید بسیار عمیق در او نفوذ می‌کرد و با گذر زمان کاملاً تصفیه و پاک می‌شد قبل از اینکه به خود اجازه دهد که در داستان‌هایش به آن بپردازد.

شکل دوم: در رمان‌هایش فقط وقتی از تجربه، بخصوص تجربه‌های جدی، سخن می‌گفت که خود با تمام وجود آن را زیسته بود و زمانی گذشته بود تا آن تجربه در وجودش کاملاً پالایش یافته بود.

Looking back to those few winter nights of 1966, it is now clear to me that I was being inducted in 'historical materialism' — the method of understanding history as a constant feedback loop between, on the one hand, the way humans transform matter and, on the other, the manner in which human thinking and social relations are transformed in return. Thankfully, Father's historical materialism was nuanced, his enthusiasm for technology tempered by judicious doses of angst about humanity's infinite capacity to mess things up, to turn miraculous technology into living hell.

ترجمه چاپ شده: اینک که به آن چند شب زمستانی ۱۹۶۶ می‌اندیشم برایم روشن است که داشتم آموزش ماتریالیسم تاریخی می‌دیدم — روش فهم تاریخ به مثابه یک چرخه بازخوردی مداوم میان شیوه‌هایی که از یک سو انسان ماده را تغییر می‌دهد و از سمت دیگر نحوه دگرذیسی اندیشه و روابط اجتماعی بشر به نوبه خود. خدا را شکر که ماتریالیسم تاریخی پدر سایه‌روشن داشت و شوق او نسبت به فناوری با جرعه‌هایی از دغدغه خردمندانه نسبت به قابلیت بی‌پایان بشر برای آشفتن امور و تبدیل فناوریهای غالب به یک زندگی جهنمی تعدیل می‌شد.

ترجمه پیشنهادی: اینک که به آن چند شب زمستانی در سال ۱۹۶۶ می‌اندیشم، می‌فهمم که در آن ایام داشتم به دنیای ماتریالیسم تاریخی — نوعی فهم تاریخ مبتنی بر تعامل مداوم میان تحولات مادی و تحولات فکری و اجتماعی — قدم می‌گذاشتم. از یک سو، انسان با کمک فناوری جدید، دنیای مادی را دگرگون می‌کند، و از سوی دیگر، این تحولات مادی به نوبه خود تفکر بشری و روابط اجتماعی را دگرگون می‌کند و این چرخه‌ای متقابل و مداوم است. خوشبختانه، نگاه پدر به ماتریالیسم تاریخی ظرافت خاصی داشت. او شیفته فناوری بود، ولی نگرانی معقولی که داشت این شیفتگی را تعدیل می‌کرد چون آگاه بود که انسان از قدرتی بی‌پایان برای نابودی همه چیز برخوردار است و قادر است فن‌آوری اعجاب‌آور را به جهنمی روی زمین تبدیل کند.

Detective fiction, at least in its more conventional forms, displays a generic confidence in the legibility of signs. We can be confident, in a conventional whodunit, that all those telltale signifiers at the crime scene – the fingerprints, bloodstains and so forth – will be reunited by the detective with their hidden signifieds, prior to the identification of the tale's ultimate hidden signified, the murderer. In this sense you could say that the detective is a professionally logocentric reader whose investigations, however idiosyncratically they are conducted, plot a predictable course towards determinate meaning and interpretative closure.

ترجمه تحت‌اللفظی: ادبیات کارآگاهی، حداقل در اشکال متعارف خود، نوعی اعتماد ژانری به خوانایی نشانه‌ها دارد. در یک داستان جنایی سنتی، می‌توان اطمینان داشت که تمامی آن نشانه‌های افشاگر در صحنه جرم — اثر انگشت‌ها، لکه‌های خون و غیره — در نهایت توسط کارآگاه با معانی پنهان‌شان پیوند خواهند خورد، پیش از آنکه مهم‌ترین معنای پنهان داستان، یعنی قاتل، شناسایی

شود. به این معنا، می‌توان گفت که کارآگاه، خواننده‌ای لوگوسنتریک به‌شمار می‌رود که تحقیقاتش، هرچند به‌شیوه‌ای خاص و منحصر به فرد انجام می‌شود، اما مسیری قابل پیش‌بینی را به سوی معنای قطعی و بسته شدن تفسیر ترسیم می‌کند.

ترجمه پیشنهادی: در ژانر رمان کارآگاهی، حداقل در انواع متعارف‌تر آن، تردیدی وجود ندارد که نشانه‌ها تفسیرپذیرند. در یک رمان جنایی متعارف، همه نشانه‌های آشکاری که در صحنه جرم جا مانده‌اند، مانند اثر انگشت و لکه‌های خون و غیره، به تکه‌های یک پازل می‌مانند. خواننده یقین دارد که کارآگاه معانی یا مدلولهای پنهان آن نشانه‌ها را کشف می‌کند و با کنار هم گذاشتن آنها قاتل یعنی آن مدلول پنهان نهایی را پیدا می‌کند. به این معنا می‌توان گفت کارآگاه یک خواننده حرفه‌ای است که به معنایی واحد و قطعی معتقد است و روش تحقیقش هر چند هم عجیب باشد تحقیقش همیشه مسیری را طی می‌کند که قابل پیش‌بینی است و به نتیجه‌ای روشن و پایانی مشخص می‌انجامد.

A Theory of Adaptation is one attempt to think through not only this continuing popularity but also the constant critical denigration of the general phenomenon of adaptation—in all its various media incarnations.

ترجمه چاپ‌شده: نظریه‌ای در باب اقتباس تلاشی برای حل‌الجی کردن محبوبیت مداوم اقتباس و نیز بررسی تحقیر انتقادی همیشگی این پدیده کلی در همه اشکال مختلف آن در رسانه‌های گوناگون است.

ترجمه پیشنهادی: نظریه‌ای در باب اقتباس می‌کوشد به دو سؤال پاسخ بدهد: چرا اقتباس همچنان محبوب است و چرا نسبت به پدیده کلی اقتباس در همه شکل‌های مختلف آن در رسانه‌های گوناگون پیوسته دیدگاه انتقادی تحقیرآمیزی وجود دارد.

There are many and varied motives behind adaptation and few involve faithfulness. Other earlier adaptations may, in fact, be just as important as contexts for some adaptations as any “original.”

ترجمه چاپ شده: انگیزه‌های بسیار زیاد و متنوعی در پس اقتباس نهفته است که از این میان تعداد کمی شامل وفاداری می‌شود. درواقع سایر اقتباس‌های پیشین به اندازه متن «اصلی» و بافت اثر برای عمل اقتباس اهمیت دارند.

ترجمه پیشنهادی: اقتباس با انگیزه‌های مختلف و متعدد صورت می‌گیرد. کمتر اقتباسی دیده می‌شود که قصدش وفاداری باشد. گاه اقتباس‌های قبلی یک اثر ممکن است به اندازه «اصل» اثر در فراهم آوردن زمینه اقتباس تأثیر داشته باشد.

بحث من درباره روابط معنایی، لزوم رسیدن به معنی مترجم، تقدم معنی بر فرم و لزوم وجود نوعی شباهت میان فرم ترجمه و فرم متن اصلی بود و گفتم که ترجمه در ذات خود مبتنی بر تفسیر و آفرینش است و با انتقال تحت اللفظی ناسازگار است. ترجمه‌های تحت اللفظی هیچ تضمینی برای انتقال درست معنی نمی‌دهند چون اولاً روابط معنایی در متن اصلی معمولاً نامحسوس‌اند و فرم مشخص و عینی‌ای ندارند که بتوان مستقیماً آن فرم را به زبان دیگر منتقل کرد. این روابط معنایی در لایه‌های زبانی پنهان‌اند و تنها با تحلیل عمیق متن و استفاده از ابزارهای پنج‌گانه مذکور (از جمله استنباط زبانی و منطقی) می‌توان آنها را کشف کرد. تنها حُسن ترجمه تحت اللفظی این است که نیاز به تلاش ذهنی چندانی برای کشف و بازآفرینی معنی ندارد و این حُسن که ذهن‌های تنبل را به خود جلب می‌کند بدترین عیب آن است. در ایران نسبت به مفاهیمی مثل بازنویسی، خلاقیت، تغییر بیان، معنی مترجم، تفسیر متن و غیره نوعی ناآگاهی نظری و به تبع نوعی هراس وجود دارد، به همین دلیل است که بین نثر ترجمه‌ای و نثر تالیفی گاه فاصله بسیار زیاد است حال آنکه هیچ دلیل نظری که چنین فاصله‌ای را توجیه کند وجود ندارد.